

از شمس الدین کِتَبِ تا ابن رُشد شیعی!

بررسی کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی»

شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی؛ مریم صانع پور؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۳.

نگارش. یک تَصْفُحْ چند دقیقه‌ای کتاب، خواننده هوشیار را بستنده است تا بداند که در اثر پیش چشمان او شوربختانه انواع اغلاط خرد و کلان موج می‌زند. من خود با مشاهده این حجم از اغلاط پیش‌پالافتداده و سهل‌انگاری‌های بیشمار در ابتداء گمان بردم که نویسنده کتاب دانشجویی کم سن و سال و سواد است که مثلاً به توصیه شخص مت念佛دی یا به طریقی دیگر تووانسته است بعض مسئولان پژوهشگاه را بفریبد و آنان را متقاعد به چاپ اثر کم‌مایه خود کند، ولی هنگامی که در پی شناخت نویسنده آن برا آمدم، با کمال تعجب متوجه شدم که نویسنده آن نه تنها دانشجوی کم تجربه و گمنامی نیست، بلکه استادی نامور و صاحب منصب در آن پژوهشگاه نامورتر است.

خانم دکتر مریم صانع پور - مطابق آنچه که در صفحه مشخصات فردی و علمی ایشان در پایگاه رسمی اینترنتی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ثبت شده است - مدرک کارشناسی الهیات از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران (۱۳۶۹-۱۳۶۵)، کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی از همان واحد دانشگاهی (۱۳۷۵-۱۳۶۹) و دکتری فلسفه اسلامی از کالج بین‌المللی علوم اسلامی لندن (International College of Islamic Sciences) به سال ۱۳۸۶ / ۲۰۰۸ دارد. از ایشان کتاب‌ها و مقالات متعددی هم به چاپ رسیده است: حدود بیست مقاله علمی - پژوهشی و بیش از بیست مقاله علمی - ترویجی و همایشی و نه عنوان کتاب تألیفی از این قرار:

چکیده: امروزه شناخت ابعاد مختلف تشیع و به ویژه تشیع امامی، در کانون توجه اسلام پژوهان غربی قرار گرفته است و هر ساله آثار متعددی درخصوص برخی از وجود و ساحت‌های معرفتی آن نوشته می‌شود. با توجه به حجم وسیع تحقیقات غربی در این زمینه، لازم است شیعه پژوهان اندک اطلاقی از گفتمان حاکم بر فضای شیعه شناسان غربی و دیدگاه‌های ایشان درباره تشیع امامی داشته باشند. کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» کتابی است که توسط مریم صانع پور و انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۴۰۳ به رشتہ طبع درآمده است. به زعم نویسنده این نوشتار، کتاب مذکور اگر از حداقل استانداردهای لازم برای یک پژوهش آکادمیک برخوردار می‌بود، می‌توانست گامی مهم برای شناخت دیدگاه‌های شیعه شناسان غربی در شمار آید؛ ولی افسوس که چنان نیست. از این رو نویسنده، کتاب مذکور را در بوته نقد و بررسی قرار داده و برخی لغزش‌های محتوایی، ویرایشی و ساختاری صورت گرفته در نگارش آن، از جمله لغزش در ضبط اسماء اعلام و کتب، استدلال‌های ضعیف و ترجمه‌های نادرست و ... را متذکر می‌شود.

کلیدوازه: کتاب شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، مریم صانع پور، شیعه شناسان غربی، شیعه شناسی، شیعه دوازده امامی، اصول اعتقادات، نقد کتاب.

به تازگی کتابی غریب زیرعنوان «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» از سوی انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران انتشار یافته است که در نوع خود نمونه‌ای است از یک نوشتار مغلوط و شتاب‌زده و از این منظر، شاهکاری بی‌بدیل در نمایش سهل‌انگاری و آسانگیری در نگارش و

شیعه دوازده امامی» ملاحظه می‌شود و پرسش‌های بسیاری را در خصوص چرایی تالیف و نشر چنین اثر‌آشفته و نابسامانی در ذهن هر خواننده برمی‌انگیرد. اثر ضعیفی که هیچ ساختی با آن کارنامه علمی - پژوهشی پیشگفته ندارد و بناگری باشد امید داشت که تنها در اثر غفلت زودگذر نویسنده و مسئولان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نشریافته باشد و نشانگر میزان دانش واقعی نویسنده آن به شمار نرود.

بگذریم و پردازیم به نقد کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» که به واسطه غفلت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در سال ۱۳۹۳ در شمارگان پانصد نسخه وبهای بیست و دو هزار تومان در تهران منتشر شده است:

نخست باید بر حسن انتخاب نویسنده محترم کتاب آفرین گفت که چنین موضوع بدیع و مهمی را برای پژوهش خود برگزیده است. کسانی که اندک اطلاعی از اوضاع شیعه پژوهی در مغرب زمین دارند، خود نیک می‌دانند که امروز شناخت ابعاد مختلف تشیع و به ویژه تشیع امامی، در کانون توجه اسلام پژوهان غربی قرار گرفته است و هرساله آثار متعدد و گوناگونی در خصوص برخی از وجوده و ساحت‌های معرفتی آن نوشته می‌شود. بسیاری از پژوهش‌های شیعه شناسان غربی، بی هیچ اغراقی، در مجموع از حیث دقّت و کیفیّت به مراتب بیشتر و برتر از تحقیقاتی است که هم اکنون در کشور ما جریان دارد. اگرچه در میان تحقیقات مستشرقان، پژوهش‌های کم‌مایه و سطحی نیز وجود دارد و به طور قطع برخی از دیدگاه‌های صاحبان آن تحقیقات قابل نقد و اصلاح است، اما در مجموع تأنجاکه مطلع، آثار غربی منتشر شده در زمینه مطالعات شیعی از لحاظ نکته‌سنگی و روش‌مندی به مراتب بهتر از نوع نوشته‌هایی است که در روزگار و مملکت ما انتشار می‌یابد. با چنین روندی بیم آن می‌رود که در چند سال آینده برای دستیابی به آگاهی‌های درجه اول شیعه‌شناختی از رجوع به پژوهش‌های مستشرقان ناگزیر گردیم و پژوهش‌های برتر شیعه‌شناسی را بجای آنکه از مراکز علمی حوزوی و دانشگاهی خود طلب کنیم، از مجامع آکادمیک غربی سراغ بگیریم. در این صورت جزش‌مساری برای ما مفتخران به انتساب بدین مذهب چه می‌ماند؟!

باری، با توجه به آن حجم وسیع از تحقیقات غربی بسیار لازم است که شیعه پژوهان ما دست‌کم گوشة چشمی به آن تحقیقات داشته باشند و اندک اطلاعی از گفتمان حاکم بر فضای شیعه شناسان غربی و دیدگاه‌های ایشان دربارهٔ تشیع امامی داشته باشند. به این دلیل برنامه‌ریزی و تکاپو برای به ثمر نشستن تحقیقاتی که بتواند مارادر رسیدن به این هدف یاری دهد، بسیار مهم خواهد بود. کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» نیازگر از حداقل

۱. تجرد خیال در حکمت متعالیه، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۸

۲. محی الدین ابن عربی و نقش خیال قدسی در شهود حق، نشرعلم، ۱۳۸۵

۳. فلسفه اخلاق و دین، آفتاب توسعه، ۱۳۸۲

۴. خدا و دین در رویکردی اومانیستی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱.

۵. نقدی بر مبانی معرفت شناسی اومانیستی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۸.

۶. بررسی تاریخی منزلت زن از دیدگاه اسلام، سازمان تبلیغات اسلامی، بهار ۱۳۷۴.

۷. توسعه اجتماعی، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۷

۸. اسطوره شناسی یونانی و مدرنیته غربی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.

همچنین برخی از مناصب و کرسی‌های ایشان عبارت است از:

۱. مدیریت گروه پژوهشی مطالعات زنان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی از تاریخ ۱۳۹۲/۰۵/۲ تاکنون.

۲. سرپرستی و نمایندگی هیأت اجرایی جذب پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کارگروه فلسفه، کلام، ادیان، عرفان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از ۸۸/۱۱/۱۲ تا ۹۰/۱۱/۱۲ تاکنون.

۳. عضویت شورای علمی گروه غرب شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴. عضویت کارگروه تخصصی فلسفه نهاد کتابخانه‌های عمومی از ۸۷/۰۶/۱۰ تا ۸۹/۰۶/۱۰.

۵. ریاست انجمن زنان پژوهشگر علوم اسلامی.

۶. عضویت کمیته علمی همایش بین المللی زن - گفتمان قدرت و سیاست در کشورهای اسلامی.

جزئیات دیگر فعالیت‌ها و سوابق تحقیقاتی ایشان در صفحه اینترنتی نامبرده مضمبوط است¹ و بیش از این در این مقام و مقال مارا با آن کاری نیست. غرض، تنها آشنایی مختص مخاطبان با مراتب و مدارج علمی ایشان بود تا بدانند کتاب مورد گفت و گو با تکیه بر چه پیشینه علمی و پژوهشی به نگارش درآمده است و نگارنده آن چه مایه از مراتب و مقامات را طی کرده است.

آنچه در اینجا بدان می‌پردازم، کاستی‌ها و اغلات پرشماری است که در کتاب اخیر ایشان زیر عنوان «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات

1. <http://www.ihcs.ac.ir/Pages/Features/StaticPage.aspx?id=6838>.

در این گفتار تنها به پاره‌ای از این موارد می‌پردازیم و امیدواریم دست‌کم موجب تجدید نظر نویسنده و ناشر در روشی که در تألیف و نشر کتاب مورد بحث داشته‌اند گردد.

۱. لغزش در ضبط اسماء اعلام

از جمله معایبی که در کتاب فراوان دیده می‌شود، اشتباهات فاحش در خوانش و ضبط اسمی خاص است. این نوع اشتباه البته بیشتر ناشی از بازنویسی نادرست و سهول انگارانه نام‌های خاص از انگلیسی به فارسی و گاه ناشی از سهوهای قلم (یا خطای حروف‌گاری...) است. پاره‌ای از این موارد را در اینجا گزارش می‌کنیم. ابتدا شکل نادرست اسمی بنا بر آنچه نویسنده کتاب آورده است درج می‌شود و به دنبال آن ضبط صحیح اسم می‌آید:

۱. صفحه ۹۱: شمس الدین احمد کیشی ← شمس الدین احمد کیشی

۲. صفحه ۱۱۷: شلمقانی ← شلمغانی

۳. صفحه ۱۶۵: ابوعلی فضل بن حسن تبریزی ← ابوعلی فضل بن حسن طبری

۴. صفحه ۱۹۱: کاتبی غزنوی ← کاتبی فروینی

۵. صفحه ۱۱۶: محمد بن طلحه منافعی ← محمد بن طلحه الشافعی

۶. صفحه ۱۱۶: عبدالوهاب اشعرانی ← عبدالوهاب شعرانی

۷. صفحه ۱۱۶: الصباع مالکی ← ابن صباع المالکی

۸. صفحه ۱۹۰: ابوالحسن بصری ← ابوالحسین بصری

۹. صفحه ۴۱: نجم الدین محمد تبریزی ← نجم الدین محمود نیریزی

۲. اشتباه در ضبط اسمی کتب

از دیگر اشکالات تأسف‌آور این کتاب، اشتباهات بسیار در ضبط اسمی کتاب‌ها است. این تأسف زمانی دوچندان می‌شود که وقوع این اشتباهات را در باره آثار و کتاب‌های مشهوری که ضبط صحیح آنها نزد همگان معروف است شاهد باشیم. در ذیل به چند نمونه از این اشتباهات اشاره می‌شود:

صفحة ۳۷۵: لعن جبت و طاغوت ← نفحات الlahوت فی لعن الجبت والطاغوت

صفحة ۱۳۷: الاشراخفیة ← الأسرار الخفیة (نیز نویسنده محترم این کتاب را که به خامه علامه حلی است، به غلط به خواجه نصیر الدین طوسی نسبت داده‌اند).

صفحة ۳۹: منهج الكرامة ← منهاج الكرامة

صفحة ۱۸۸: آخرة فی علم الكلام ← الذخیرة فی علم الكلام

صفحة ۱۸۸: المعني فی ابواب توحید و عدل ← المعني فی ابواب التوحید و العدل

استانداردهای لازم برای یک پژوهش آکادمیک برخوردار می‌بود، بدون شک می‌توانست گامی مهم برای شناخت دیدگاه‌های شیعه شناسان غربی در شمار آید، ولی افسوس که چنان نیست و چنین نشده است و پژوهشانی‌های این تأثیف چندان است که خواننده از آن هیچ طرفی نمی‌بندد و یا منصفانه تربیگوییم؛ سود چندانی برایش حاصل نمی‌شود.

«شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی» در یک مقدمه و شش بخش تدوین شده است.^۲ در بخش اول، تاریخچه اسلام‌شناسی و شیعه‌شناسی در غرب به اجمال و ساده و کم‌فایده بررسی شده است. همه این بخش در حدود ده صفحه است (ص ۹ - ۱۸)؛ حال آنکه می‌دانیم درباره تاریخچه اسلام‌شناسی و شیعه‌شناسی در مغرب زمین، ولو در نگاهی اجمالی، چه اندازه مطالب مهم برای بازگوکردن وجود دارد.

نویسنده در بخش دوم (ص ۲۰ - ۱۴۴) به بیان مبانی کلامی شیعه دوازده امامی پرداخته است. چنان‌که از میزان و نحوه ارجاعات این بخش درمی‌توان بافت، مطالب این بخش بهطور عمده ترجمه جواد مغنية است از کتاب «الشیعۃ فی المیزان» علامه شیخ محمد جواد مغنية و مقاله «تفکر شیعی» هانری گرین. برای نمونه تمام مطالب آمده در صفحات ۵۶ تا ۶۷ و همچنین بیشتر عبارات مندرج در صفحات ۷۴ تا ۱۱۶، ترجمه ناقص و نارسانی است از کتاب مغنية. به همین ترتیب مطالبی که در صفحات ۳۷ تا ۵۰ وارد شده به طور کلی ترجمه شتاب‌زده‌ای است از مقاله یادشده از گرین. در واقع این بخش از کتاب به هیچ وجه نمی‌تواند نام تأثیف به خود گیرد، چون ملجمه‌ای است از چند متن که به گونه‌ای آشفته در کنار هم قرار گرفته و کشکولی است از نقل‌های تقطیع شده نه چندان مفید و گاه به کلی بی‌فایده. گذشته از این معلوم نیست چرا نویسنده محترم برای تبیین مبانی کلامی امامیه به این دو مأخذ دست چندم تکیه کرده است. گزارشی چنین از اصول اعتقادی امامیه براساس تحقیقات ناقص گرین، آن هم با یک ترجمه بس ناقص‌تر، هرگز نمی‌تواند بازگوکننده مبانی اعتقادی امامیه و مبین آن باشد. در ادامه مقاله به نمونه‌هایی از ترجمه‌های ناقص نویسنده از مأخذ یادشده اشاره خواهد شد.

بخش سوم تا پنجم کتاب به نقل و نقد آراء و دیدگاه‌های برخی از شیعه شناسان غربی اختصاص یافته است و در بخش ششم، نویسنده به نتیجه‌گیری از مباحث کتاب و ارائه پیشنهادهایی پرداخته است.

نادرستی‌های گوناگون و اغلاط رنگارنگ و نابسامانی‌های کتاب یادشده بیش از آن است که در یک مقاله بتوان بدان رسیدگی کرد. ما

۲. عجیب آنکه نویسنده در مقدمه خود (ص ۳)، کتاب را مشتمل بر یچ بخش معرفی کرده است و این در حالی است که هم در فهرست و هم در متن کتاب، ساختارش بخشی کتاب آشکارا قابل مشاهده است.

شک ندارم که اگر نویسنده محترم، خود یک لحظه به دقت در این جمله نگریسته بود، هرگز چنین سهو حیرت انگیزی را مرتکب نمی‌شد. به احتمال قوی، منشأ این اشتباه به اشکال در ترجمه متن از انگلیسی به فارسی باز می‌گردد، ولی گیریم ایشان در ترجمه دچار ضعف بوده‌اند، دیگر دانستن اینکه نهج البلاغه کتابی است یک جلدی به تدوین شریف رضی برای کسی که در قلمرو شیعه‌شناسی و کلام فلسفی می‌کند، لابد چندان دشوار و دور از آگاهی نباید باشد.

(ب) شیعی پنداری ابن رشد، محمد بن زکریای رازی، ابن کمونه و میرسید شریف جرجانی

نویسنده محترم ظاهراً عنایتی جدی به مسائل تاریخی و ترجمی نداشته است و بدون درنظر گرفتن واقعیات و شواهد تاریخی حکم به تشیع عده‌ای از دانشمندان کرده که تاکنون هیچ سند معتبری دال بر تشیع ایشان ارائه نشده است. از این جمله‌اند: ابن رشد، محمد بن زکریای رازی، ابن کمونه و میرسید شریف جرجانی!

در صفحه ۲۰۴ کتاب مرقوم فرموده‌اند: «سه شخصیت بلند مرتبه شیعی؛ یعنی فارابی (۳۳۷ هـ.ق)، ابن سینا (۴۲۸) و ابن رشد در همین عصر حضور داشتند».

ابن رشد اندلسی فیلسوف و فقیه سنتی مالکی و متکلم اشعری (م ۵۹۵ ق)، بنا بر چه دلیلی توسط نویسنده شیعی خوانده شده است؟! برینده معلوم نیست.

از این عجیب‌تر در صفحه ۳۷ کتاب آورده‌اند: «بهترین شاهد بر مدعای عقلانی، استدلالی و برهانی بودن شیعه دوازده امامی، وجود بیشترین تعداد فلاسفه و حکماء در میان شیعیان است» و سپس فهرستی از فلاسفه و حکماء شیعی را ارائه کرده‌اند که در میان آنها افراد زیر دیده می‌شود: میرسید شریف جرجانی، ابن سهل نوبختی (احتمالاً منظورشان ابو سهل نوبختی است)، جابر بن حیان، جلال الدین دوانی، زکریای رازی [ظاهرآ منظورشان محمد بن زکریای رازی بوده]، ابو جعفر مؤمن الطاق، ابن قبه، بابویه قمی، سید حسین نصر، امام خمینی، محمد باقر صدر، ابراهیمی دینانی و....

توقع ندارم نویسنده محترم از تشكیکات بسیار جدی که حول وجود حقیقی جابر بن حیان پدید آمده است و پژوهش‌های گسترده مرتبط با آن مطلع باشند.^۳ همچنین از اینکه در کنار هم چیده شدن این اسامی با این ترکیب و ترتیب بر چه معیار و نگرش تاریخی استوار بوده است نیز پرسان نمی‌شوم. فقط از نویسنده محترم می‌پرسم براساس کدام سند و مدرک معتبری محمد بن زکریای رازی را که بنا بر مشهور، منکر ادیان

^۳ برای نمونه‌ای از این پژوهش‌ها، رک به: مقاله عالمانه دوست دانشوم آقای جویا جهانبخش در کتاب سه گفتار در غلو پژوهی با عنوان «میراث جابر بن حیان یا مُرَدِ ریگ کیمیابی غالیان؟»، سه گفتار در غلو پژوهی، تهران: انتشارات اساطیر، ص: ۲۹۶، ۲۹۱، ۲۹۰.

۳. اشتباه در نقل الفاظ آیات قرآن کریم و روایات

از مسلمانی که محقق هم نیست انتظار می‌رود که هنگام نقل آیات قرآن کریم به دلیل حفظ قداست قرآن و عدم تحریف آن، دقت لازم را به کار بسته، الفاظ آیات را بی‌هیچ کم و کاست ذکر کند، چه رسید به کسی که رئیس انجمن زبان پژوهشگر علوم اسلامی و دارای مدرک دکتری در فلسفه اسلامی است. با وجود این در برخی مواضع کتاب اشتباهات بزرگی در نقل الفاظ آیات قرآن کریم و روایات صورت گرفته است. برای نمونه:

ص ۳۸۷: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ مَحَافِظُونَ» ← «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». [چجر (۱۵) آیه: ۹]

ص ۴۰۶: «قُلْ تَعَالَوْا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» ← «قُلْ لِيَأْهُلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ». [آل عمران (۳) آیه: ۶۴]

۳. ص ۲۹: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْنَا وَيَتَبَعَّونَ أَحْسَنَنَا» ← «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْنَا وَيَتَبَعَّونَ أَحْسَنَنَا». [زمر (۳۹) آیه: ۱۸]

۴. ص ۴۱: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذَهِّبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَ وَيُظْهِرَكُمْ تَطْهِيرًا» ← «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذَهِّبَ عَنْكُمُ الرَّجُسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُظْهِرَكُمْ تَطْهِيرًا». [احزاب (۳۳) آیه: ۳۲]

۵. ص ۲۸: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ وَادْعُوا الرَّحْمَنَ إِنَّمَا مَا تَدْعُوا فِلَهُ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنِي» ← «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ إِنَّمَا مَا تَدْعُوا فِلَهُ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنِي». [إسراء (۱۷) آیه: ۱۱۰]

۶. ص ۴۰۶: «لَتَشِرُّوا دَفَائِقَ الْعُقُولِ» ← «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِقَ الْعُقُولِ». [نهج البلاغة، خطبة: ۱]

۷. ص ۴۰۶: «لَنَا خَلَقْنَا فَانْ أَعْطَيْنَا الْأَرْكَبِنَا اعْجَازَ الْأَبَلِ» ← «لَنَا حَقُّنَا، فَإِنْ أَعْطَيْنَاهُ وَإِنَّا لَرَبِّنَا أَعْجَازَ الْأَبَلِ». [نهج البلاغة، کلمات قصار: ۱۸]

۴. دعاوی غریب

از جمله نقط ضعف کتاب «شیعه‌شناسان غربی» برخی ادعاهای غلط و اشتباهات چشمگیر تاریخی است که نویسنده کتاب مجال طرح داده است. به این نمونه‌ها توجه فرمایید و خود قضاوت کنید.

الف) نهج البلاغه بیست جلدی به تدوین ابن میثم بحرانی در صفحه ۳۸ کتاب نوشته‌اند: [ابن] میثم بحرانی در بیش از بیست جلد خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امام علی (ع) راحت عنوان نهج البلاغه جمع آوری کرد).

شگفت! ملاحظه فرمودید: نهج البلاغه بیست جلدی، آن هم به تدوین ابن میثم بحرانی! این دیگر از عجیب عجایب و غریب غریب است!

او لگرین اسم خواجه را به درستی دهدار ضبط کرده و نه دیدارو آنچنان که نویسنده محترم آورده است.

ثانیاً گرین گفته که خواجه دهدار در سال ۱۰۱۳ قمری در قید حیات بوده است؛ در حالی که نویسنده محترم این سال را سال وفات و خاک سپاری خواجه آورده است.

ثالثاً گرین خواجه دهدار را نماینده عرفان رازورزانه و سری شیعه درست رجیب بُرسی معروفی کرده است، نه اینکه - آنچنان که نویسنده پنداشته است - رجیب بُرسی خواجه دهدار را نماینده عالی حکمت عرفانی شیعه معروفی کرده باشد. در واقع از آنجا که خواجه دهدار همچون رجیب بُرسی، عالیقی به علم الحروف و علوم رمزی دیگرداشته است و شرحی هم برخطبه البیان منقول در مشارق انوار الیقین رجیب بُرسی نگاشته است، گرین اورا پیرو سنت و مکتب رجیب بُرسی شناسانیده است.^۵

اکنون می‌توان پرسید: این معنای مورد نظر گرین چه ربطی به آنچه نویسنده ترجمه کرده و به خواننده عرضه نموده است دارد؟ و چه اندازه به آن نزدیک است؟ خود بیندیشید و بنگرید که در همین قسمت کوتاه و عبارت ساده چه اندازه خطاط در ترجمه رخ داده است و آن‌گاه حدیث مفصل بخواهد از این مجمل! به گمان اشتباه در ترجمه از آن رورخ داده است که نویسنده، واژه «tradition» را به جای «سنت»، به غلط «روایت و حکایت» ترجمه کرده است. والله اعلم.

۵. استدلال‌های ضعیف و ناتمام

مواجه شدن با استدلال‌های ناتمام و ضعیف، در کتابی با چنین حال و وضع به هیچ وجه دور از انتظار نمی‌نماید. نمونه‌وار بنگرید که این استدلال نویسنده که برای توجیه اینکه چرا نام‌های همه دوازده امام در روایات نبوی جانشینی پیامبر به صراحت برد نشده است آورده‌اند:

شاید بتوان به گونه‌ای دیگر نیز استدلال کرد و آن اینکه مبنای اعتقادات اسلامی بر عقلانیت است که شیعه به طور اخض با پیروی از سنت امامان دارای این مبنای باشد، اگر قرار بود پیامبر به صورت دستوری یک‌ایک جانشینان خود را نام می‌برند [ظاهراً: نام ببرند] این امریاد آور روش‌های استبدادی شاهان، در انتصاف جانشینانشان می‌شد در حالی که دین آخرالزمانی که معجزه‌اش آگاهی بخشی، برانگیختن عقول و بارور کردن اندیشه‌هاست در صدد بالا بدن میزان شناخت و تشخیص حق و باطل در پیروانش بوده است و شاید به همین علت صراحتی در مورد نام امامان وجود ندارد تا با نشانه‌ها و علائم بیان شده در قرآن و سنت، پیروان حق طلب و رهروان به

الهی، ضروریات دین و از جمله نبوت پیامبران بوده است و همچنین میر سید شریف جرجانی را که تستین اشعری او زبانزده همگان است، در زمرة حکماء شیعی برشمرده‌اید؟ یا کدام اثر فلسفی از «بابویه قمی» که البته عالمی بدین نام نداریم و احتمالاً منظور نویسنده «ابن بابویه قمی» بوده است سرانجام داشته‌اید که نام اورادر فهرست فلاسفه شیعی جای داده‌اید؟

همچنین مؤلف محترم در صفحه ۴۱ نوشتۀ‌اند: «ابن کمونه سعد بن منصور (۶۸۳) یک فیلسوف دوازده امامی و از فلاسفه مهم این دوره بود».

اگرچه نویسنده در پایان پندی که این جمله در آن درج شده است هیچ ارجاعی نداده‌اند، ولی با توجه به ارجاعی که در بند بعدی وجود دارد احتمال می‌رود که این عبارت از نوشتۀ‌های گرین باشد. با این وصف آگر نوشتۀ خود نویسنده هم نباشد دست کم باید تذکر می‌دانند که این کمونه فیلسوف دوازده امامی نیست. برای این کار یک ارجاع ساده به مدخل این کمونه در دائرة المعارف بزرگ اسلامی کافی بود.

ج) **توصیف حافظ رجیب بُرسی (م ۸۱۳ ق) از خواجه محمد بن محمود دهدار (م ۱۰۱۶ ق)**

در صفحه ۴۲ کتاب مورد گفت و گونویسنده آورده است که: «یکی دیگر از حکماء مدرسه شیراز خواجه محمد بن محمود دیدار [احتمالاً دهدار] است که در حافظیه شیراز به خاک سپرده شده (۱۰۱۳-۱۶۰۵) و رجیب بُرسی اورا نماینده عالی حکمت عرفانی شیعه می‌داند».

ای کاش نویسنده از خود پرسیده بود که چگونه می‌شود حافظ رجیب بُرسی (م ۸۱۳ ق) که حدود دو قرن پیشتر از خواجه محمد بن محمود دهدار (م ۱۰۱۶ ق) از دنیا رفتۀ است، خواجه دهدار را بستاید و اورا نماینده عالی حکمت عرفانی شیعه بداند؟!

خوب است بدانید عبارت مذکور، ترجمۀ قسمتی از نوشتار گرین است و سهل‌انگاری نویسنده کتاب ما در ترجمه، باعث بروز این اشتباه و نگارش چنین جمله‌غیری شده است. اجازه بدھید متن انگلیسی نوشتار گرین را با هم مرور کنیم تا مشخص شود تا چه اندازه در ترجمه متن نقصان وجود دارد. عبارت گرین چنین است:

«Khwajah Muhammad ibn Mahmud Dihdar...all we can say is that he lived in 1013/1604-1605, and that he is buried in the Hafidiya at Shiraz. He is the representative *par excellence* of the mystical theosophy of Shiism, in the tradition of Rajab al-Bursi.⁴».

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در متن فوق:

۵. برای اجمالی از شرح احوال و آثار اورک به: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۴۲۸، مدخل دهدار شیرازی.

.4Henry Corbin. Shiite thought, in: shiism, vol. 2, p. 129.

امام را برمی‌گزینند. به این ترتیب اصل امامت، نقش انتخاب واردۀ آزاد یکاییک امّت را در پذیرش امام مطرح می‌نماید و از این روست که پیامبر شایسته‌ترین فرد را جهت امامت، ولایت و جانشینی خود به صورتی غیرتحکمی و غیرآمرانه معزّی کرد، و نفرمود لابد و ناچار باید جانشینی وزعامت علی را پذیرید. بیان وی حالت امری و دستوری نداشت، بلکه به صورتی خبری از شایستگی علی سخن گفت تا مسلمانان قدرت انتخاب آگاهانه داشته باشند، تعبّد کورکرانه را بتنابند، و اختیار و کرامتشان سلب نگردد...^۷

گویا از منظرنویسنده کتاب: اولًا پیروان امام بدون هرگونه اکراه و اجباریوبه خواست خود امام را برمی‌گزینند.

ثانیاً امری پیامبر(ص) به اطاعت از علی(ع) به عنوان امام، امر شرعی و جوبي نبوده، بلکه مثلاً امری استحبابی یا ارشادی بوده است.

ثالثاً اگر پیامبر(ص) مردم را مکلف به اطاعت از علی(ع) به عنوان امام می‌نمودند، آن‌گاه اختیار و گرامت را ز مسلمانان سلب کرده و آنان را به پیروی و تعبّد کورکرانه واداشته بودند.

پندرای نویسنده مقام امامت را با مقام خلافت و حکومت یکسان انگاشته و چنین افاضاتی فرموده است. از نظر جمهور متکلمان امامیه: امامت منصبی الهی است که تنها توسط خداوند و نه حتی پیامبر و به افراد شایسته اعطای شود و مردم هیچ مدخلیتی در تعیین امام ندارند. مقام امامت دارای شئون و مراتب مختلفی است: مرجعیت دینی و علمی، ولایت معنوی و خلافت یا حکومت سیاسی - اجتماعی. فقط شأن سیاسی یا همان خلافت و حکومت ظاهری امامان شیعه است که فعلیت یافتنش متوقف برخواست و اراده مردم است، و گرنه مردم بر دیگر شئون امامت هیچ تأثیری ندارند. بنابراین تعیین امام بر عهده مردم نیست و مردم مشارکتی در انتخاب صاحب این مسند ندارند. تنها خداوند می‌داند که ویژگی‌ها و صفات لازم برای امامت - از جمله علم لازم و عصمت از خطأ و گناه - در چه شخصی وجود دارد و چه کسی شایسته تصدی این مقام است. خداوند با حکمی وجویی امام را معین کرده و مردم را به اطاعت ازاو مکلف نموده است. پیامبر وظیفه ابلاغ حکم خداوند را مبنی بر امامت اشخاص معین دارد و خود مساهمنتی در تعیین امام و جانشینش ندارد. دستور پیامبریه اطاعت از امام هم یک حکم واجب شرعی الزامی است، نه امری استحبابی یا ارشادی.

این سخن نویسنده که پیامبر تنها در پی بیان صلاحیت و شایستگی علی(ع) برای امامت بود، نه الزام و اجبار مردم به پذیرش آن، دقیقاً

مقصد رسیده، امام زمانشان را تشخیص دهنده هرچند چنانکه قبل‌گذشت امامان در قوس نزول و سیر وجودی به صورت نفس‌الامری معین بودند و^۸

از اشکالات نگارشی و ویرایشی عبارات فوق می‌گذرم و تنها به ایرادات نگرشی آن می‌پردازم. آنچنان که از عبارات یادشده برمی‌آید، گویا ایشان برداشت درستی از مسئله امامت در تشیع ندارند. این استدلال که: «اگر قرار بود پیامبر به صورت دستوری یکایک جانشینان خود را نام می‌برند، این امر بادآور روش‌های استبدادی شاهان در انتصاب جانشینانشان می‌شد» چه معنایی دارد؟ مگر قرار است پیامبر به خواست خود و بنابر تشخیص و صلاحیت خود جانشینش را انتصاب کند؟ از مشهورات اصل امامت در تشیع آن است که امام نیز همچون پیامبر، تنها توسط خود خداوند تعیین و نصب می‌گردد و پیامبر وظیفه ابلاغ آن انتصاب الهی را به دیگران دارد. در واقع این پیامبر نیست که به انتخاب امام می‌پردازد؛ زیرا امام هم مانند پیامبر باید دارای ویژگی‌های خاصی مثل عصمت و علم باشد که از سوی خداوند به او تفویض می‌شود، پس کسی جز خداوند از آن آگاه نیست، بلکه پیامبر بواسطه آگاه‌کردن مردم از این انتصاب الهی است.

وانگهی، مگر امامیه اعتقاد ندارند که پیامبر(ص) حضرت علی(ع) را با تصریح به نام ایشان برای جانشینی خودشان معرفی کردند. آیا این کار حضرت هم یادآور روش‌های استبدادی شاهان در انتصاب جانشینانشان شد؟ این استدلال اگر از یک سئی کم سواد یا شیوه پژوه غربی شنیده می‌شد قابل تحمل تربود، اما بیان آن از سوی یک محقق شیعی و کسی که از جانب جامعه علمی شیعه و در جایگاه عضو آن در پی پاسخگویی به مدعیات مستشرقانه برآمده است، جای تعجب و تأمل بسیار دارد.

در اینجا البته نمی‌خواهم به این مسئله پردازم که آیا اسامی همه ائمه بطور صریح در نصوص نبوی امامت وارد شده است یا خیر. سخن بندۀ برسر استدلال ضعیفی است که نویسنده برای ذکر نشدن نام امامان (علیهم السلام) در نصوص نبوی امامت ارائه کرده است.

ایشان از یک طرف در اینجا تعیین نفس‌الامری امامان برای امامت را پذیرفته‌اند: «امامان در قوس نزول و سیر وجودی به صورت نفس‌الامری معین بودند» و از سوی دیگر در موضعی دیگر انتخاب و تعیین امام را بر عهده مردم گذاشته‌اند:

از آنجا که امام و مأمور با یکدیگر تقابل تضاییف دارند، امام بدون مأمور معنا ندارد و چنان‌که گذشت بر اساس اصالت اراده آزاد در اسلام، پیروان امام بدون هرگونه اکراه و اجباری، به خواست خود

۷. شیعه‌شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، ص ۲۷۸.

۶. شیعه‌شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، ص ۳۹۱.

نگاشت. احتمالاً، حلی میثم بن میثم بحرانی راهم که او نیز در نگاشته کلامی اش، کتاب القواعد فی علم الکلام معمولاً مواضع و دیدگاه‌های مکتب ابوالحسنین بصری را ترجیح داده است، در رصدخانه مراجعه درک کرده است. به طور خاص از اثر کلامی حلی، مناهج اليقین فی اصول الدین هویدا است که وی باید نسخه‌هایی از کتاب الفائق ابن ملجمی و کتاب الكامل تقی الدین را در اختیار داشته بوده باشد؛ زیرا تقریباً مسلم است که حلی از هر دو کتاب، مطالبی را نقل می‌کند.

اکنون برداشت نویسنده محترم از عبارات فوق را ملاحظه بفرمایید:

«تجزید الاعتقاد خواجه تأثیر فراوانی از مکتب فقیه معتزلی ابوالحسن بصری [کذا] در «كتاب القواعد في علم الكلام» پذیرفته است. به نظر می‌رسد علامه حلی کتاب «مناهج اليقین فی اصول الدین» را از کتاب متکلم معتزلی، ابن ملجمی الفائق و کتاب «الكامل» تقی الدین رونوشت کرده باشد؛ زیرا غالباً او از این دو اثراً یاد کرده است».⁹

از ایرادات نگارشی و ادبی جملات فوق که بگذریم، تصدیق می‌فرمایید که در همین چند سطر چه اندازه وارونه خوانی و اشکال در ترجمه وجود دارد:

اولاً کتاب القواعد فی علم الکلام متعلق به ابن میثم بحرانی است نه ابوالحسین بصری؛ آنچنان که در ترجمه نویسنده ذکر شده است.

ثانیاً اشميتكه در پی بیان این مطلب بوده است که ابن میثم نیز معمولاً مواضع و دیدگاه‌های مکتب ابوالحسنین بصری را پذیرفته است. این در حالی است که مترجم محترم با حذف ابن میثم، تأثیرپذیری از مکتب ابوالحسین را به تجزید الاعتقاد خواجه نسبت داده است.

ثالثاً الفائق اسم کتاب ابن ملجمی است، نه جزئی از نام او.

رابعاً مراد اشميتكه از عبارت «Al-Hilli must have had copies of Ibn al-Malahimi's *kitab al-Fa'iq* and Taqi al-Din's *kitab al-Kamil*» آن است که با توجه به کتاب مناهج اليقین، باید نسخه‌هایی از کتاب الفائق ابن ملجمی و کتاب الكامل تقی الدین در اختیار علامه حلی بوده باشد؛ نه اینکه - آن گونه که نویسنده خیال کرده است - «علامه حلی کتاب «مناهج اليقین فی اصول الدین» را از کتاب متکلم معتزلی، ابن ملجمی الفائق و کتاب «الكامل» تقی الدین رونوشت کرده باشد». در واقع کلمه copies در عبارت فوق اسم است، نه فعل، آن طور که مترجم پنداشته است.

خامساً اشميتكه نگفته است که «غالباً حلی از این دو کتاب یاد کرده است»، بلکه گفته است که: تقریباً مسلم است که حلی از هر دو اثر مطالبی را نقل کرده است.

۹. شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی، ص. ۱۹۰.

یکی از مدعیات اهل تسنن در مسئله امامت است که به هیچ روی با نگرش شیعیان هماهنگ نیست. از نظر شیعیان، حکم پیامبر به پذیرش امامت علی (ع) از سوی مردم و اطاعت ازاو، نه تنها بیانگر شایستگی حضرت برای این مقام است، بلکه حاکی از حکم الزامی خداوند به پذیرش چنین ولایتی از سوی مردم است. طبعاً وقتی چنین حکم الزام‌آوری از ناحیه خداوند باشد، پیروی از آن هم - آنچنان که نویسنده گمان کرده - پیروی و تعبدی کورکورانه نخواهد بود، بلکه اطاعتی آگاهانه و مبتنی بر ارادله معتبر و از جلیل ترین عبادات است.

بگذریم، در کتاب از این قسم استدلال‌های ضعیف که از نویسنده نقل شد، نادر و کمیاب نیست. اگر حوصله دارید، خود دیده بگشایید و کتاب را از نظر بگذرانید. نمونه‌ها بسیار است.

۶. ترجمه‌های نادرست

بخشنامه‌ای بسیاری از کتاب «شیعه شناسان غربی و اصول اعتقادات شیعه دوازده امامی»، ترجمه پاره‌ای متون از عربی یا انگلیسی به فارسی است. ابهامات معنایی و ناسنوازی شمار بسیاری از جملات کتاب، خود تا اندازه‌ای حکایت از ترجمه نه چندان دقیق و مناسب آن عبارات دارد. با این وصف، مقابله و تطبیق چند نمونه از این عبارات با متن اصلی عربی یا انگلیسی می‌تواند به روشنی نشان دهد که نویسنده محترم تا چه اندازه در ترجمه متون مورد استناد خود از عربی و انگلیسی به فارسی، توانا و کامیاب بوده است.

نمونه‌الف) زایینه اشميتكه در مقاله خودش با عنوان «علامه حلی و کلام شیعی معتزلی» نوشته است:

«Al-Hilli wrote a commentary after Nasir al-Din al-Tusi's death on the latter's *Tajrid al-'Aqa'ed* which is influenced to a large extent by the doctrine of the school of Abu al-Husayn al-Basri. Presumably, he met also Mitham b. Mitham al-Bahrani at the Maragha observatory who also usually preferred the positions of the school of Abu al-Husayn al-Basri in his theological work *kitab al-Qawa'id fi 'ilm al-kalam*. Especially from his *kalam* work *Manahij al-yaqin fiosul al-din* it is evident that Al-Hilli must have had copies of Ibn al-Malahimi's *kitab al-Fa'iq* and Taqi al-Din's *kitab al-Kamil* since it is almost certain that he quotes from both works.»^۸

آنچه اشميتكه در این عبارات ذکر کرده آن است که: حلی پس از درگذشت نصیر الدین طوسی، بر تجزید العقائد او که تا حد زیادی تحت تأثیر نظریات مکتب ابوالحسنین بصری قرار داشت شرحی

8.Sabine Schmidtke, Al-Allāma al-Hilli and Shāfiite Mutazilite Theology”, p. 18.in: Spektrum Iran 7 iii (1994), pp. 10-35, 126-127Repr. in Shiism. Critical Concepts in Islamic Studies. Eds. Colin Turner & Paul Luft. Oxford 2007, vol. 2 (Beliefs and Practices), part 27”

باستشهاد الحسين (ع)، كما ستعلم، والقاسم المشترك الذى يشمل المرحلتين كلتىهما، ويدخل فيه جميع الفرق الشيعة، الباقية منها والبائدة، هواليمان بأأن منصب الخلافة حق لعلى بنص النبي، مع العلم بأن المغالين ليسوا من الشيعة والتثنيع فى شىء، لأن أساس التثنيع هو الاسلام ...»^{۱۱}

اکنون ترجمه یا روایت نویسنده محترم از عبارات فوق، مندرج در صفحه ۵۷ کتاب را ملاحظه بفرمایید:

«بنابراین در تثنيع نیز دو مرحله است: ۱. در عهد رسول خدا. ۲. استمرارش در عهد خلفای سه گانه تا شهادت امام حسین (ع).

در مرحله اول، تثنيع به این معناست که منصب خلافت به واسطه نص نبی، حق علی است و غلوکنندگان در مورد علی شیعه نیستند؛ زیرا اساس تثنيع همان اسلام است».

همانطور که ملاحظه فرمودید در ترجمه فوق چندین اشکال وجود دارد:
اولاً دو مرحله‌ای که علامه مغنية برای تثنيع در نظر گرفته است چنین است:
۱. مرحله نخست که از زمان پیامبر شروع شده و در طول زمان خلافت خلفای سه گانه ادامه پیدا کرده است.
۲. مرحله دوم که از زمان شهادت امام حسین (ع) آغاز شده است.

این در حالی است که نویسنده درک درستی از عبارات مغنية پیدا نکرده است و مراحل را به گونه دیگر بیان کرده است.

ثانیاً مغنية آنچنان که نویسنده کتاب گمان کرده است، اصلاً در پی بیان معنای تثنيع در مرحله نخست نبوده است، بلکه براین نکته تأکید کرده که فصل مشترکی که در این دو مرحله وجود دارد و تمام فرق شیعه، اعم از فرق بازمانده یا از میان رفته بر آن اتفاق نظر دارد، ایمان به این مطلب است که مقام خلافت به سبب نص نبی مکرم، حق حضرت علی (ع) است، با علم به اینکه غالباً در زمرة شیعیان نیستند و بهره‌ای از تثنيع ندارند؛ چراکه اساس تثنيع، اسلام است.

حال با این ترجمه‌های نادرست و نارسا که به روشنی نشان می‌دهد خود نویسنده کتاب «شیعه‌شناسان غربی» هم نتوانسته است از اساس مقصود مؤلفان آن آثار را دریابد، چگونه می‌توان ازوی انتظار داشت که برپایه چنین دریافت‌ها و برداشت‌های پریشان و ناستوار، مطالب صحیح و سودمندی برای مخاطبان خود نقل کرده باشد یا به خوبی از عهده نقد دیدگاه‌های مؤلفان آن آثار برآمده باشد.

۷. انتقال در ارجاعات

۱۱. محمد جواد مغنية، الشيعة في الميزان، مؤسسة دارالكتاب الاسلامي، قم، ۱۴۲۶ق، ص ۷۰.

بسیار خوب! این از مرتبه انگلیسی دانی نویسنده محترم! اجازه بدھید عربی دانی ایشان را نیز اندازکی بیازمایم.

نمونه ب) علامه مغنية در صفحه ۶۶ از کتاب الشیعه فی المیزان نوشته‌اند:

«وقد ذكر السید حیدر الاملى فى كتاب الكشكول فيما جرى على آل الرسول أكثر من مئة صحابى كانوا يتثنيعون على بن أبي طالب و يحفظون الأحاديث التى سمعوها من النبي فى الولاية، وينشرونها فى الأمصار الإسلامية».».

ترجمه نویسنده کتاب از عبارات فوق چنین است:

«سید حیدر آملی در کشكول می نویسد در صدر اسلام بیش از صد صحابی شیعه که احادیثی درباره ولایت از نبی شنیده بودند در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند».

اولاً سید حیدر در کشكول نوشت که «در صدر اسلام بیش از صد صحابی شیعه که ...»، بلکه خود سید حیدر صد صحابی را نام برد است. در واقع، ترجمه دقیق عبارت: «وقد ذکر السید حیدر الاملى فى كتاب الكشكول فيما جرى على آل الرسول أكثر من مئة صحابى» آنست که: سید حیدر در کتاب کشكول صد صحابی را نام برد (یا ذکر کرده) است، نه اینکه «سید حیدر آملی در کشكول می نویسد در صدر اسلام بیش از صد صحابی شیعه که ...».

ثانیاً سید حیدر نفهمده که: «بیش از صد صحابی شیعه که احادیثی درباره ولایت از نبی شنیده بودند در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند»، بلکه وی بیش از صد صحابی را نام برد که شیعه و پیرو علی (ع) بودند و احادیثی را که از پیامبر (ص) درباره ولایت شنیده بودند را حفظ کرده و در شهرهای اسلامی نشر می‌دانند. پس مراد از عبارت (وینشونها فی الأمصار الإسلامية)، این نیست که خود این صحابه در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند، بلکه مراد آن است که صحابه این احادیث را در سرزمین‌های اسلامی نشر و ترویج می‌دادند؛ یعنی آن احادیث ولایتی، توسط صحابه در سرزمین‌های مختلف اسلامی منتشر شد، نه اینکه اشخاص صحابه پراکنده شده باشند.»^{۱۰}

نمونه ج) یک صفحه آن طرف ترکی ۵۷ کتاب با عبارت دیگری که آن هم مغلوط ترجمه شده است مواجه می‌شویم:

«وقد مرتضی التثنیع بالمرحلتين، ابتدأت الأولى في عهد الرسول، واستمررت طوال عهد الخلفاء الثلاثة. وابتدأت الثانية

۱۰. عجالنا بحث ما از ترجمه‌های نویسنده کتاب است و دیگر متععرض آن نمی‌شویم که انتظار می‌رفت وی به عنوان یک شیعه پژوه از تحقیقات تازه‌تر شیعه شناختی مقلع باشد و از جمله بداند که انتساب کتاب الكشكول به سید حیدر آملی بغايت مشکوك، بل مردود است.

نمی‌دانم! شاید فراموش کرده باشند و شاید هم شرمنده شده باشند از تصویری بیشتر بدین که این همه ارجاع را از یک کتاب دیگر کلمه به کلمه نقل کرده و روپردازی نموده‌اند. با این وصف، جای قدردانی دارد که نویسنده، همه منابع تحقیق الشیعه فی المیزان را در فهرست منابع کتاب خود نیاورده است و تنها منابعی را که خود بدان‌ها رجوع داشته در آن فهرست درج نموده است.

در هر حال بnde خوش نداشتم که نویسنده را به «انتحال» یا «سرقت» در ارجاعات متهمن سازم، ولی به راستی کاری که ایشان کرده‌اند، به لحاظ روش تحقیق همانی است که گفته شد نام دیگری جزآن ندارد. این راهم بگوییم که پی‌بردن بدین این انتحال ابدًا کار دشواری نبود. در جایی که نویسنده حوصله رجوع به قرآن کریم را برای ذکر آیات نداشته است، مسلم است که حال و حوصله رجوع به کتاب‌های دیریاب تری نظیر مصباح العلوم و مجموعه رسائل ابن تیمیه را باید داشته باشد و از این‌ونفس ارجاع به این آثار خواننده را در گمان می‌افکند که مبادا رجوع بدین منابع کار خود نویسنده نبوده باشد.

۸. مسامحه در ضبط تواریخ و فیات

نوعی دیگر از اغلاط که در کتاب مشاهده می‌شود، به مسامحه در ضبط تاریخ درگذشت عالمان و بزرگان است. برای مثال در صفحه ۵۵، سال درگذشت شیخ صدوق را ۳۸۸ قمری نوشته‌اند، در حالی که تاریخ درست درگذشت ایشان ۳۸۱ یا بنا به قولی ۳۸۵ قمری است و مشخص نیست که نویسنده با ائمکا به کدام منبع سال ۳۸۸ رحلت ایشان ضبط کرده‌است. نمونه دیگر تاریخ وفات سید مرتضی است که ایشان به غلط ۴۳۱ قمری ثبت کرده‌اند (ص ۱۸۸)، حال آنکه بی‌تردید تاریخ صحیح درگذشت ایشان سال ۴۳۶ قمری است. همچنین تاریخ درگذشت قاضی عبدالجبار را ۴۱۷ قمری نوشته‌اند (ص ۱۸۸)، در حالی که تاریخ درست وفات او ۴۱۵ قمری است. عجیب آن است که در این دو مورد اخیر، نویسنده کتاب در واقع متنی از خانم اشمیتکه را ترجمه کرده است که در نوشتار اصلی او این تاریخ‌ها به درستی ضبط شده است، ولی معلوم نیست چرا نویسنده کتاب شیعه‌شناسان غربی به هنگام ترجمه آن متن، تاریخ وفیات را غلط ثبت کرده است. آیا جز سهل انگاری چیز دیگر می‌توانسته باعث بروز این لغتش ها شود؟

۹. جملات و عبارات نامفهوم و مبهم

از جمله عجایب و غرایب این کتاب شگفت، پاره‌ای از جملات و عبارات نامفهوم و مبهم آن است. واقعاً برخی از جملات کتاب بی‌معنا، مبهم و مهم‌الاست. به جملات زیر که در صفحه ۱۱۷ کتاب آمده است توجه فرمایید:

«قاسم ابن روح شلمقانی [باور کنید کذا!]، شاگرد دیگر

از دیگر ایرادات و اشکالات مهم کتاب «شیعه‌شناسان غربی»، شیوه مورد استفاده نویسنده آن در ارجاعات است. نویسنده در هر فصلی به هر شکلی که دلخواهش بوده است، ارجاعات را ترتیل کرده و حتی در یک فصل به شیوه‌های مختلف و ناهمانگ ارجاع و نشانی داده است. برای نمونه کافی است یک نگاه اجمالی به صفحات ۱۴۴ تا ۱۴۴ که نویسنده از هیچ شیوه و روش خاصی برای ارجاعات خودش پیروی نکرده است. مثلاً در صفحه ۱۳۹ کتاب، در پی نوشته ۱۵۲ ابتدا اسم نویسنده را آورده و بعد اسم کتاب را (نصیرالدین طوسی، تحریر، ۲۲۸)، ولی بلا فاصله در ارجاع بعدی، نخست اسم کتاب را آورده است و بعد اسم نویسنده را (شرح عقاید صدوق، شیخ مفید، ۶۱). در همان صفحه در پی نوشته ۱۵۱ تنها اسم کتاب و تاریخ نشر آن را درج کرده (تاریخ الشعوب الاسلامیة، ۱۹۵۴) در حالی که در پی نوشته ۱۳۵ از صفحه یادشده، اسم نویسنده و تاریخ نشر کتاب آمده است، بدون اشاره به اسم کتاب (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۶۸). گاه نیز مانند پی نوشته ۱۴۹ در همان صفحه یادشده، عمدۀ اطلاعات کتاب‌شناختی مأخذ ذکر شده است (نعمه، شیخ عبدالله، ۱۹۳۰، فلاسفه الشیعه، مکتبه الحیاء، بیروت، ص ۵۲۴).

بنگرید که نویسنده چگونه در چند ارجاع پشت سرهم، تا این اندازه تغییر در شیوه ارجاع داده است. البته به گمانم برای نویسنده محترم این چیزها اصلاً اهمیتی نداشته است. وقتی در نقل آیات قرآن تا آن میزان که مشاهده کردید، تسامح و سهل انگاری روا داشته‌اند، دیگر چه توقعی است که در خصوص نحوه ارجاعات دقّت نظر متعارف را بذل فرموده باشند.

اما از این ناگوارتر، انتحالی است که نویسنده در تعداد زیادی از ارجاعات مرتکب شده است. برای نمونه وی در قسم ارجاعات بخش دوم کتاب خود که چنان‌که پیشتر گفتیم قسمت‌های زیادی از آن ترجمه ناقص و ابترپاره‌هایی از کتاب الشیعه فی المیزان علامه شیخ محمد جواد مغنیه است، همان ارجاعاتی را که در پاورقی کتاب الشیعه فی المیزان آمده است، دقیقاً در کتاب خود ثبت کرده است، بی‌آنکه اشاره کند که این ارجاعات از آن کتاب مغنیه است، نه از آن او. کافی است ارجاعات موجود در صفحه ۱۳۶ - ۱۳۷ کتاب را، به ویژه پی نوشته‌های ۸۰ تا ۹۰ و ۱۰۲ تا ۱۱۰، با ارجاعات وارد شده در ذیل صفحات ۱۵۰ - ۱۵۲ کتاب الشیعه فی المیزان مقایسه کنید. به سهولت درمی‌یابید که نویسنده محترم نشانی‌های موجود در پاورقی‌های کتاب مغنیه را در ارجاعات خود آورده است، بی‌آنکه به کتاب مغنیه اشارتی کرده باشد. البته نویسنده در ارجاعات مکرر دیگری که به این کتاب داده است، اغلب قید کرده که این آدرس‌ها و نشانی‌های را به نقل از کتاب مغنیه می‌آورد، ولی در موارد زیادی هم این مطلب را ذکر نکرده است. به چه دلیلی؟

برخی از جملات آن است. بسیاری از جمله‌های کتاب، اتقان و استواری لازم را به لحاظ زبانی ندارد و اثیریادشده از حیث ادبی و دستوری محتاج یک ویراستاری دقیق و کامل است. احتمالاً وقوع چنین نقصانی صرفاً ناشی از شتابزدگی نویسنده و ناشر برای عرضه انتاج علمی خود به عرصهٔ فرهنگی کشور بوده است، نه بی‌اطلاعی از دستور زبان فارسی و اصول جمله نویسی. در ذیل برخی از این نابسامانی‌های ادبی آورده می‌شود. اشتباهات آن به قدری روشن است که حاجت به هیچ توضیحی ندارد.

۱. صفحه ۳۸۰: «وی امام حسین را به جهت مخالفت با روش و منش خود متهم به خروج از دین نمود و خونش مباح اعلام شد». احتمالاً منظورشان این بوده که: «خونش را مباح اعلام کرد».

۲. صفحه ۳۹: «علامه حلی به تبع استادش میثم بحرانی تفسیری از نهج البلاغه نوشت».

لابد مراد ایشان آن است که: «علامه حلی به تبع استادش میثم بحرانی تفسیری برنهج البلاغه نوشت».

۳. صفحه ۲۹۶: «بوكلی عقیده دارد برخی شخصیت‌های مورد وثوق امام جعفر صادق (ع) در نقل حديث مانند مفضل، بعدها به غالیان پیوسته بودند در حالی که امام غالیان را مشترک می‌دانست و برخی دیگر مانند ابوالخطاب، به جعل احادیث می‌پرداختند».

ظاهراً باید می‌فرمودند: «بعدها به غالیان پیوستند»، نه اینکه «بعدها به غالیان پیوسته بودند». ربط وثيق جملات با یکدیگر و ارتباط میان نهاد و گزاره هر جمله هم که دیگر ناگفتندی است!

پیش‌تر نیز نمونه‌هایی از عبارت پردازی‌های ناستوار و شتابناک نویسنده را ملاحظه فرمودید. آنها را مکرر نمی‌کنم و به همین اندازه بسنده می‌نمایم.

۱۱. استعمال نامناسب و نادرستِ برخی از کلمات نویسنده محترم در مواردی از کلماتی استفاده کرده است که استعمال آنها نامناسب و نادرست است. برای نمونه ایشان در ص ۲ از مقدمه کتاب خود نوشه‌اند: «در اینجا مسئله تحقیق که آراء شیعه شناسان غربی است در یک تقسیم‌بندی تبیین می‌گردد». پس از آن، ایشان فقط به بیان چهار نکته پرداخته‌اند و هیچ تقسیم‌بندی‌ای در پی نیامده است. با کمی تأمل متوجه می‌شویم که منظور ایشان از آن جمله این است که می‌خواهند مسئله تحقیق خود را در ضمن بیان چند نکته تبیین نمایند، نه اینکه بخواهند تقسیم‌بندی‌ای ارائه کنند.

نمونه دیگر، استفاده نابجا از فعل «می‌نویسد» است. در صفحه ۵۱

بنی‌الفرات در نظام اداری خلافت، دارای پستی بود که سرانجام به موصل فرار کرد؛ شلمقانی [کذا] که این روح رادر دییرخانه امام غایب محافظت می‌کرد [؟] کتابهای بسیاری در موضوعات شرعی برای استفاده جامعه امامی نوشته بود، در میان این کتابها یکی «التكلیف» بود که در آن حلاج را بدعت‌گزار [کذا] معرفی کرد و سرانجام حلاج در ۹۳۵ میلادی به دارآویخته شد ...».

انسان درمی‌ماند به ناهمواری‌های زبانی و نگارشی این جمله پردازد یا نادرستی‌های معنایی و محتوایی آن! «قاسم این روح شلمقانی» دیگر کیست؟ احتمالاً منظورشان ابو‌جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به این ابی العزاقراز مردم شلمغان بوده است.

«شاگرد دیگر بنی‌الفرات» یعنی چه؟ «ابن روح رادر دییرخانه امام غایب محافظت می‌کرد» چه معنایی دارد؟ «دییرخانه امام غایب» دیگر چه جایی است؟ طبعاً با این وضع جایی برای طرح این سؤال هم باقی نمی‌ماند که: مبتداً و خبر برخی از این جملات کدام است و پاره‌ای از این عبارات چه ربطی به یکدیگر دارند؟!

همچنین در صفحه ۳۶۰ کتاب نگاشته‌اند:

«قابل توجه است که حتی جزئی ترین مفسران مسلمان توجه زیادی به نظم تاریخی زمان قرآن یعنی اسباب التزول داشته‌اند؛ زیرا کیهانشناسی قرآنی به طور عمیقی مبتنی بر تجربه انسانیت است و این مبنای کیهانشناسانه قرآنی در جهت خلق یک نظم اخلاقی بر روی زمین تلاش کرده است؛ مبنایی که قرآن رابه عنوان متن زنده هدایت برای همه جوامع در همه زمان‌ها معرفی می‌کند».

آیا از این عبارات می‌توان چیزروشنی فهمید؟ من بندۀ که چیزی دستگیرم نشد و بعيد می‌دانم که حتی با رمل و اسطلاب هم چیزی دستگیرم شود و این البته احتمالاً به سبب کم‌سوادی بندۀ و عمق بسیار عبارات نویسنده است.

چند صفحه بعد (ص ۳۶۵) جمله غریب دیگری رخ می‌نماید:

«در اسلام وحی ساختاری و تأسیسی محدود به محمد (ص) نیست، بلکه پیامبران دیگر نیز حقایق ساختاری را درک کرده‌اند».

حقایق ساختاری یعنی چه؟ این ترکیب اگر معنایی هم داشته باشد، نویسنده باید برای مخاطبان ابجد خوانی مثل بندۀ توضیحات لازم را بدهد.

۱۰. لغزش‌های دستوری و ساختار نادرست جملات از دیگر معاویت کتاب مذکور، لغزش‌های دستوری و ساختار نادرست

۸. صفحه ۱۳۷: خوانساری، روضات الجنان ← خوانساری، روضات الجنات

۹. صفحه ۱۳۶: الطالب‌العالیه ← المطالع‌العالیة

۱۰. صفحه ۱۳۸: علامه الحلی الحسین بن اطهر ← العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن المظہر

۱۴. اشکالات راجع به علائم ویرایشی و سجاوندی
 با وجود اغلاط محتوایی گوناگون و متعددی که در این کتاب وجود دارد، دیگر نوبت به طرح ایرادات ظاهری و ویرایشی عبارات کتاب نمی‌رسد. همین قدر بگوییم که گویا کتاب هیچ ویرایش نشده است و حتی ضروری ترین علائم ویرایشی هم در بسیاری از جملات آن به کار نرفته است. کافی است چند خط از هرجای این کتاب را که مایل بودید مطالعه کنید. به روشنی درمی‌باید که حداقل دقّت لازم در استفاده از علائم ویرایشی اعمال نشده است. برای نمونه در پایان بسیاری از جملات کتاب علامت « نقطه » گذاشته نشده است و خواننده خود باید در ذهن‌ش تصوّر کند و باید که جمله کجا به پایان رسیده است و از کجا عبارت جدیدی شروع می‌شود. طبعاً سهل انگاری در به کارگیری علائم ویرایشی باعث ابهام معنایی و در درس خواننده می‌شود. نمونه‌های عدم استفاده از علائم ویرایشی در کتاب بسیار است و همان طور که گفتمن نیاز به جستجوی فراخ دامن ندارد. در ادامه تنها یک قسمت از متن را نمونه‌وار می‌آورم تا هم با سبک نگارشی و ادبی نویسنده بیشتر آشنا شوید و هم میزان استفاده نویسنده از علائم ویرایشی را ملاحظه فرمایید.

در صفحه ۱۹۰ کتاب نوشته اند:

« به هر حال با وجود آنکه فخرالدین رازی عناصر سنت فلسفی را پذیرفته بود اما با اعتقاد به نظریات سنتی اشعری یک تلقی کاملاً نقادانه را نسبت به نظریات مبنایی فلسفی به نمایش گذاشت و همواره کتاب المباحث المشرقیه اش را که در جوانیش نوشته بود و نظریات فلسفی استنادش ابوالبرکات بغدادی (ف. بعد از ۵۶۰) را دنبال می‌کرد ویزگی کلام رازی آنست که غالباً... ».

همان طور که مشاهده فرمودید در این چند خط هیچ نشانی از نقطه یا دیگر علائم ویرایشی نیست و خواننده خود باید رحتم ویراستاری متن را برعهده گیرد. نمونه‌های دیگر بسیاری از فقدان علائم ویرایشی می‌توان آورد که از سرآن می‌گذریم.

۱۵. آشتفتگی نمایه

از دیگر مشکلات چاپی کتاب مورد گفت و گو آشتفتگی نمایه یا

کتاب، مؤلف درباره حضرت علی (ع) چنین آورده است: « هم او درباره بداشت عقلانی از قرآن کریم می‌نویسد که برخی آیات به کمک برخی دیگر معنا و مدلول خود را باز می‌گویند ».

روشن است که استفاده از فعل « می‌نویسد » در چنین مقامی ناظر به روابیات و مأثورات علوی استعمال صحیح و مرسومی نیست، مگر آنکه به صراحت به نوشتاری از آن حضرت ارجاع داده شود.

در نمونه دیگر در صفحه ۱۶۵ کتاب نوشته اند: « و نیز مفسران متأخری مانند تفسیر البرهان هاشم بحرانی، تفسیر صافی ... ».

روشن است که عبارت بدین شکل بی معناست. یا باید می‌فرمودند: « تفاسیر متأخری مانند تفسیر البرهان » یا می‌نوشتند: « مفسران متأخری مانند هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان ».

۱۲. اغلاط املایی و زبانی

در مجموع تعداد اغلاط املایی کتاب از دیگران نوع اشتباهاتش کمتر است. با این وصف، باز هم مایه شگفتی است که چندین مورد غلط املایی و آن هم بصورت مکرر در برخی از سطور کتاب دیده می‌شود. برای نمونه در صفحات ۳۴۹، ۳۸۶، ۳۰۸، ۳۸۴ و ۳۸۳ « بدعت گزار » به غلط « بدعت گزار » نوشته شده است. همچنین در صفحه ۲ کتاب، نویسنده از کلمه « گرایشات » استفاده کرده که از غلط‌های مشهور است و بجای آن باید « گرایش‌ها » استعمال شود. از همین دست است کلمه « عبد الله » که در موارد متعددی از جمله صفحات ۵۵ و ۵۶ به ریخت غلط « عبداله » نوشته شده است.

۱۳. اغلاط حروف‌نگاشتی

از چنین کتاب آشفته‌ای البته نباید انتظار داشت که از لغزش‌های حروف‌نگاشتی برکنار باشد، اما حجم زیاد این اغلاط در کتابی که از سوی ناشری پژوهشگاهی به چاپ رسیده است، بسیار مایه تأسیف است. پاره‌ای از این اغلاط را بنگرید:

۱. صفحه ۱۴۱، پی نوشت ۱۸۴: الطرائف ابن کاووس ← الطرائف ابن طاوس

۲. صفحه ۱۴۱، پی نوشت ۱۹۵: طرائد المسقطين ← فرائد السقطين

۳. صفحه ۱۴۰، پی نوشت ۱۷۳: تلخیص انسانی ← تلخیص الشافی

۴. صفحه ۱۴۰، پی نوشت ۱۷۱: مسائل جارویه ← المسائل الجارودية

۵. صفحه ۵۲: علامه طباطبائی ← علامه طباطبائی

۶. صفحه ۱۳۴: صحیح ترندی ← صحیح ترمذی

۷. صفحه ۱۳۲: فنون العاقل ← فنون العاقل

همچون یوزف فان اس و مایکل کوک وزایینه اشمیتکه و امثال ایشان تنها از جهت دقّت و روشنمندی و دامنهٔ تبع مقایسه نماید، بی‌گمان درخواهد یافت که این اثروآثار مشابه آن از جهات یادشده اصل‌قابل مقایسه با آثار نامبردگان نیست. طبعاً از چنین فرآورده‌هایی هم نباید انتظار داشت که با این وضع و حال بتواند به دیدگاه‌ها یا شباهات آن مستشرقان پاسخی درخور دهند.

این روزها که سخن از سنتیزه با منتقلبان اقتصادی و کم فروشان ترازو دار است، ای کاش متولیان فرهنگی کشور هم با منتقلبان و کم فروشان علمی و پژوهشی مبارزه می‌کردد. هر تحقیق یا نوشتة علمی که استانداردهای پژوهشی لازم را نداشته باشد و نویسنده آن تلاش‌های علمی باسته را برای ارائه آن به طرزی مناسب و سودمند صورت نداده باشد، به‌گمان نگارنده این سطوح مصدق کم فروشی و احیاناً نمونهٔ تقلب و حلقه بازی است و پدیدآورنده آن مخاطب آیهٔ شریف «وَيُلِّلُ لِلْمُطَّعَّمِينَ».

سخن پایانی این بنده با مراکز پژوهشی این است که به نشر این گونه آثار علمی مشتغل مُباہی‌اند. نیک می‌دانید که هزینهٔ چاپ کتاب یادشده وده‌ها عنوان کتاب دیگر که با همین حال ووضع ضعیف علمی از سوی مراکز پژوهشی دولتی هرساله منتشر می‌شود، به برکت بیت‌المال و از حقوق مالی آحاد ساکنان این سرزمین تأمین می‌گردد. شایسته است صاحب‌منصبان با ساخت‌گیری و جذب هر چه بیشتر و پرهیز از هرگونه سهل‌انگاری و اجتناب از حاکم‌کردن رابطه‌ها بجای ضابطه‌ها، سعی در نشر آثاری نمایند که از معیارها و استاندارهای لازم علمی - پژوهشی برخوردار باشد و نشر آنها بتواند قدری از فقر و ضعف علمی مفترط بشتر افراد این جامعه و شاید بیشتر از همه خود این بنده! بکاهد. مگر رسالت نهادهای پژوهشی چیزی جزاین است؟ نشر آثار ضعیف، بیش از آنکه ضرر مالی داشته باشد، ضررهای جبران ناپذیر دیرپایی برقیکره و فضای علمی کشور وارد می‌کند. کتاب‌هایی که از سوی مراکز علمی کشور، به ویژه دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها منتشر می‌شود، نشان‌دهندهٔ سطح علمی کشور در روزگار ماست. هر چقدر آثار نشریات فنی منضبط تر و عالمانه‌تر باشد، سطح علمی جامعه رفیع‌تر می‌گردد و در مقابل، هر اندازه مطبوعات علمی - فرهنگی ما ضعیف‌تر و ساده‌انگارانه تر باشد، لاجرم افق بینش علمی و کنش پژوهشی اجتماع ما کوتاه‌تر می‌شود.

امید می‌برم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که بنابر ادعای متولیان آن، «در حال حاضر بزرگ‌ترین نهاد پژوهشی کشور است که در زمینه علوم انسانی و بررسی شناخت فرهنگ دیرپایی اسلامی - ایرانی پژوهش می‌کند»، «با اهتمام و دقّت بیشتر مسئولان آن در نشر آثار علمی، بتواند بیش از پیش به وظایف خود عمل نماید.

فهرست اسامی و اصطلاحات آن است. بندۀ البته یکایک شماره‌های صفحات ارائه شده در نمایه رانیاز مودم، ولی آن تعدادی را که بررسی کردم، یکپارچه غلط بود؛ یعنی شمارهٔ صفحه درج شده در برابریک اسم یا اصطلاح، جزبایک یا دو صفحه عقب یا جلوفت آدمی را به مقصود نمی‌رساند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف) در صفحه ۴۱۸ در برابر اصطلاح «حروریه» رقم ۱۲۵ ثبت شده است، در حالی که این اصطلاح در متن کتاب در صفحه ۱۲۶ آمده است.

ب) در صفحه ۴۲۱ در برابر اسم ابوعلی فضل بن حسن طبرسی [که البته به غلط «تبریزی» ضبط شده] اعداد ۱۶۶ و ۱۷۶ ثبت شده است، در حالی که رقم درست ۱۶۵ و ۱۷۵ است.

ج) در صفحه ۴۲۱ در برابر اسم «آن» شماره صفحه ۲۰۳ نوشته شده، حال آنکه این اسم در صفحه ۲۰۴ آمده است.

آشتفتگی نمایه کتاب یادشده منحصر به نادرستی اعداد و ارقام نیست. در صفحه ۴۲۵ دو اسم با ریختهای متفاوت، ولی متعلق به یک فرد به طور جداگانه درج شده است، غافل از اینکه این دو اسم در واقع یکی است و نباید در دور دیف ذکر شود. این دو اسم یکی «سعد بن عبدالله قمی» است و دیگری «سعد بن عبدالله قمی». نگارش عبدالله به صورت غلط «عبدالله» باعث شده که این دونام به صورت دو اسم متفاوت در نمایه وارد شود.

از این دست اغلاط در نمایه این کتاب بسیار است. عمدۀ ترین فلسفه وجودی نمایه، اعانت به خواننده در یافتن اسامی و اصطلاحات مورد نظر او است، حال آگر نمایه غلط‌نمایانه باشد و حتی شمارهٔ صفحات بهدرستی در آن مندرج نشده باشد، چنان سودی برای خواننده در پی خواهد داشت؟

اجازه بدھید گفتار حاضر را بیش از این اطاله ندهم و اوقات عزیز خود و خواننده‌گان محترم را به مرور اغلاط و نابسامانی‌های کتابی کم مایه تضییع نمایم. آنچه گذشت تنها ناظر به بخشی از اغلاطی است که در این کتاب وجود دارد و این بندۀ در تصفیح اجمالی خود بدان‌ها برخورد کرده است. اگر کسی از سرحوصله تمام برگ‌های زیین این اثر را از زیر نظر خود بگذراند، لابد به چندین برابر این میزان از اغلاط و آشتفتگی‌ها پی‌خواهد برد. به هنگام خواندن این کتاب بارها با خود می‌گفتم که ای کاش نویسندهٔ محترم کتاب، به هنگام بررسی آرای شیعه پژوهان غربی قدری از دقّت نظر و حسن تبع نخبگان آنها را فرازگرفته و در تحقیق خویش به کار بسته بود. اگر کسی این اثروآثار مشابه آن را که به لطف تسامح و تساهل مراکز علمی و پژوهشی کشور نشرشان روزافزون شده است، از نظر بگذراند و در ذهن خود با تحقیقات مستشرقانی